

مناظرهء کاکه تیغون و کربلایی

بخش ششم

سال دوم

سه شنبه 4 دسامبر 2007 عیسایی و مصادف است به 13 قوس 1386 آفتابی و 24 ذی القعدة 1428 مهتابی، عید قربان و عید کرسمس یکی پی دیگر آمدنیست، لذا هم مسلمین برای رفتن زیارت بیت الله و عید قربان آماده گی میگیرند و هم مؤمنین عیسوی در کلیسا ها آماده گی تجلیل را دارند، همچنان چراغهای رنگه بخاطر آمدن سال نو 2008 بر روی مغازه ها و عقب شیشه های خانه های مردم در اینجا به نظر میخورد.

هر دو دوست بعد از پخت و پز در خانهء کاکه تیغون بساط طعام خوری را پخش کرده صرف غذا میکنند، در ختم نان چاشت بساط فرهنگی یعنی مناظره شاترا هموار ساخته و کاکه تیغون می پرسد:

کاکه تیغون: بیا کربلایی جان که از همی خبرا تیر شویم، چرا که باز خات گفتی ده سراسر وطن ما، عراق و دیگه دنیا کشتن، کشتن اس، وده همی روزای پیش از عید نشه که غمگین شویم، مه نظر دارم، که شعر بخانی، فکاهی بگویی و یگان کیستان ها بگویی، که مه جوابش بریت بگویم.

کربلایی: راستی کاکه جان خبرا وقصه های جنگ واقع دلخراش و اذیت کننده اس، اما چاره چیس چون حقایق روزگار ماس، ناگزیر یگان وخت سرش تبصره کنیم، اما امروز که تو حوصله شه نداری خیر باشه، فکاهی میگویم و کیستان میگویم:

کربلایی: گوش کو کاکه جان:

یک زن رفت ده آشپز خانه، که شویش سر چوکی شیشته، چُرت میزنه، زن گفت: چی چُرت میزنی مردکه باز شوربا ره سوختاندی؟

کاکه تیغون: شوروا چطو میسوزه، قورمه خو نیس، او زیات داره؟

کربلایی: کاکه جان، یکدغه سوختانده بود، هر قدر او که داشته باشه آخر نی آخر خشک میشه و میسوزه، بان که گپ خوده خلاص کنم:

مرد گفت: مه فکر میکنم، که کاشکی تو مرد می بودی، زنش گفت مه ره تیر از مردی همی تو مرد شو، بس اس.

هر دو میخندند و کاکه تیغون میگوید:

کاکه تیغون: راستی کربلایی جان ده اینجه کل کارا سر چپه شده، اینه مه وتوام (من وتو) هر روز ده آشپز خانه ستیم و خانما ده کار.

دوباره هر دو زهر خند میکنند و کربلایی کیستان ها را می خاند:

کیست آنها (کیستانا)

کیست شخصیکه او دوسر دارد لنگی کته هم به سر دارد

بود افغان، حال انگلیس است سالها پیش او ز ابلیس است

کیست آنکس به ریش، پرپشم است لیک چندی شده به یک چشم است

دوست و دشمن بیک رقم بیند از مجاهد سخت در خشم است

کاکه تیغون: ملا عمر

کربلایی: آفرین کاکه جان.

کیست آن یک رشید با همت او مجاهد کبیر داشت لقب
دوستم آید، اوست با غیرت که گرفت وقت شاهی حضرت

کیست آن یک وکیل با همت درد دل میکند ز جور و جفا
او بشر دوست است و با غیرت بُرد از دیگران گوی سبقت

کیست دیگر وکیل طمطراق او سخن گوید و شده هم چاق
هردمی انتقاد از کرزی ... میکند گاه حق و گاهی ناق

کیست آن یک مجاهد دوران که از و میگریزد هم شیطان
او که با طالبان دودست داشت میرود او، ایران و پاکستان

کیستند راهیان حج هر سال زیور بس گران همی آرند
قبل از عید میکشند همه پر وبال میفروشند و کیسه مالامال

کاکه تیغون: کربلایی جان، پیش ازی که دیگه شعرت بخانی مه یک شعر مولانای بلخی ره که
اوره مرحوم احمد ظاهر هم ده یک آهنگ خنده بود، بریت میخانم:

ای قوم به حج رفته کجائید، کجائید

معشوق همین جاست، بیائید، بیائید

ای حاجی صایب ها که فرسنگها و فرسخها دور به عربستان میرن و خزانه آل سعوده پُر می
سازن آیا گاهی فکر کدن که معشوق ده همی همسایه گی شان هست، ولی ای بیچاره ره مال
ومنال دنیا کور ساخته ده فکر تجارت و زر اندوزی استن و فکر می کنن که ثواب نصیب شان
میشه بی خبر ازیکه میگن: چراغی که ده خانه بسوزه مسجده صبر اس! یانی اول تو
هموطن و همسایه ته از گشنه گی نجات بته باز ده فکر سیل و سیاحت باش!

کربلایی: کاکه جان نام خدا نظر نشی چه خوب شعر و گپای جاندار گفتی، مه هم ده همی باره
گپای خوده دوام میتم:

کیستند راهیان حج هر سال کیست قاچاقچی حق و حلال
میرند سوی مکه قالینچه هرچه آرند، ندارد هیچ وبال
که زبیت الحرام نیست حرام جیب ها پُر کنند ازین اموال

هرچه آرند تبرک و پاک است دیگران را نباشد همچو مجال
میروند حج همه به گردن پت نقد گیرند معاش سوسیال
این همان راه ایزد پاک است حق ندارد کسی کند جنجال
زانکه الله عالم و بیناست* پس بترس از خدا و هیچ منال
کیستند حاجیان یکی دو نیست میکشند پیش از عید پر و بال
باز یکسال تا گریز کنند باز تازه کنند آن پر و بال

کیستند مرتجع و پس رفته شب بیدار و روز ها خفته
بمقامهای بلند تکیه زنند این است گفته های ناگفته

کیست CIA مجاهد روز او وزیر است تاهمین امروز
خواست پراند، بند نغلو را او شکرلنگ شده ست در آنروز
کاکه تیغون: همو وزیر دفا، که لوی سارنوال، آغای ثابت ده کنفرانس مطبوعاتی خود ده لندن قصشه کد.

کربلایی: آفرین کاکه جان، یادت اس.

کیست والی ندارد ریش هرکه گوید که است نیک اندیش
عوض ریش، کار زیاد کند تا شود آن ولایت از همه پیش
کاکه تیغون: والی دایکندی که دیروز ده تلویزیون بیات نشانش دادن، بیات ده اونجه سنگ تاداب خانه طفل و مادره ماند.

کربلایی: بل کل درست کاکه جان، جوابای دگرایش، ده راه رفتن بیت الله شریف برم بگو.
کاکه تیغون: کربلایی جان بیت الله شریف کی میریم، کی پیسه داریم، سرما فرض نیس، کی تکت گرفتیم؟

کربلایی: کاکه جان تو هنوز بی عقل ماندی، بیت الله یانی خانه خدا، مسجد، تکیه خانه، جماعت خانه حتا کلیسا، کنست یانی عبادت گاه یکتا پرستان یهود و تمام معابدیکه خلق الله با خدای یکتای خود راز و نیاز دارند، بیت الله گفته می شه، فامیدی حالی، بریم بخیر!
کاکه تیغون که در برابر این گپ چیزی نداشت میگوید:

کاکه تیغون: کربلایی جان خی مه وتو هر روز بیت الله شریف می ریم.

کربلایی: بلی کاکه جان هر روز، انشالله.

* إن الله عَلِيمٌ وَبَصِيرٌ

بخش هفتم
سال دوم

امروز جمعه 21 ماه اخیر سال 2007 عیسایی، حدود سه و نیم هفته بعد از ملاقات قبلی دو دوست صمیمی بازم بعد از فراغت پخت و پز و صرف طعام نیمروزی باهم به مناظره می پردازند، کاکه تیغون می پرسد:

کاکه تیغون: کربلایی جان ده چند هفته ای که گذشت، چی دیدی ده تلویزیون، چی شنیدی از رادیوها و چی گیای نو اس؟

کربلایی: کاکه جان گیای کهنه تکراری و اما شدیدتر، مثن امدفه طالبا ده هلمند وقتدهار و ولسوالی های دور و نزدیک اونا چارصد مکتبه بسته کدن و اطفال ونو جوانا ره از نور علم بی بهره ساختن، ده عوضش آغای بیات یک پوهنتونه با لیلیه های ذکور و انات ده بامیان افتتاح کد، والی بامیان میرمن سرابی، که اوره نطاقا سرابی میگن، از آغای بیات تشکری کد.

کاکه تیغون: مکتب که مسدود باشه، پوهنتون چی بدرد میخوره؟
کربلایی: اول ایکه ده بامیان مکاتب بسته نشده، دوم ایکه بری دایم خو بسته نمی مانه، ده همی دوسه روز گذشته پس چند تایش واز شد. باش کاکه جان که دگه گپاره بزمن باز پرسان کو.

مردم میخاین که جنگ سالار ها ماکمه شون، آغای کرزی بیچاری میگه که مه چطو کنم، سرازیا (اینها) اعتبار کدم، آوردمشان ده مقامای بالای دولتی که هم کار کنن، هم اصلا شون، اما هنوزام یاهمو جنگسالاری که بودن، هستن و دو طرفه کار میزنن، هم ده جای بالای دولت کار میکنن هم زیر پرده همو جنایت کاری جنگی خوده ادامه میتن، هم ده جایای بالای حکومت و قضاء هستن و هم ده شورا، ده هر دو مجلس، مه تنا (تنها) ماندیم چه کنم و چی کده میتانم؟

کاکه تیغون: دلم بری آغای کرزی می سوزه، ازیک طرف بیچاره دلش او اس از خاطر کشتن، گشتن و سر بریدن، گوش و بینی بریدن مردم واز طرف دگه صلاحیت ماکمه و پرسان برش داده نمی شه.

کربلایی: همی چند هفته پیش ولسوال دلارام ولایت فراه ره کتی شش نفر مافظینش (محافظین) کشتن، آغای کرزی اعتراف کد که ده همی شش سال آخر همی جنگسالاره آوردم ده مقامای بلند سیاسی، حال از همی مقام خود استفاده میکنن، هم از زور تفنگ خود، اینه دیروز یک هلی کوپتر ماره ده سید آباد وردک زدن، سقوط دادن وهر چار نفر سر نشینش کشته شد، اوخدا مه چطو کنم، مه خو میگم نزنن، نه کشین، اختطاف نکنن، فساد اداری ره بس کنین، کل شان کر هستن، گپه نمی شنون، مه بل کل هک وپک ماندیم، همیا از خارجام پول میگیرن. کاکه جان! یکنفر از شورا گفت: اگه آغای کرزی میگه که کسی از خارج پول میگره واوره میشناسه چرا نمیگه که کی ها هستن، مثلی که آغای جلالی میگفت که مه اسناد مافیای کوکناره دارم، که ده دولت ده مقامای بالایی کار میکنن، خی چرا ای گپا افشاء نمیشه حتمن زیر کاسه کد ام نیم کاسه بی اس که کسی جرانت افشای شه نداره!

کاکه تیغون: حال کد ام گپ خوبام اس یانی کربلایی جان؟

کربلایی: بلی کاکه جان، همی ولسوالی موسا قله (موسی قلعه) که ده چار سال از طرف طالبا گرفته شده بود، با قوای اردوی ملی و ایساف، ده ظرف چار روز جنگ کم کشتار، آزاد شد و بدست دولت افتید.

کاکه تیغون: خوب شد، که همی مردم آزاد شدن، وضع اقتصادی خو خراب اس، همی وضع سیاسی خوب باشه، ده دگه دنیا چی گپاس کربلایی جان؟

کربلایی: ده اینمی آلمانیکه مه وتو هستیم، به گفته پشتو زبانای ما ده سه روز پرله پسی یانی یکی باد از دگه، سه زن، ده روز اول سه تا، روز دوم هفت تا وده روز سوم پنج تا طفلاي خوده خفک کدن و پت کدن، که پسانا پیدا شد، ده اخبار نوشته کدن که مریضی روانی دارن، حتمن ده اینجام همی مریضی ها از بی کاری، اقتصاد خراب و رفتار ضد دموکراسی با همی زن ها پیدا شده اس.

راستی یک گپ دگه یادام آمد همی پیشتر گفتیم گوش و بینی ره می برن، مقصد مه ای بود، که ده هرات یک نفر موتاد (معتاد) به مواد مخدر، گوش و بینی زن خوده برید، پای طفلک شه ده او چوش سوختاند، او زن بیچاره گفته که دولت یک کاری کنه، که از دوزخ خانه شوهر خلاص شوه!

دگه گپای خارجی راجع به امریکا و پاکستان اس که بریت میگم:

ده کانگره امریکا گفتن، که اگه ده اوایل، از آمدن مشرف به حیث رئیس جمهور و سر نظام دار پاکستان جلوگیری میشد وبری افراطیون مثل حکمت یار پول فراوان از جانب امریکا توسط مشرف داده نمیشد، حال هم مردم پاکستان آرام می بودن و کودتا سر کودتا نمیشد و هم او غانستان ده چنگال افراطیون نمی غلتید، ای یک واقعیت هم اس کاکه جان، اگه ده او غانستان، طالباره انگلیس ها نمی آوردن گلبدینه کتی شان یکجا نمی کدن حال اوضاع ده منطقه آرام می بود، به نظر مه نه امریکا- انگلیس ده او غانستان حمله می کدن ونه ماره به ای حال وروز می شانندن، حالی کنگره امریکا از کون جوال گرفته و میگه که باید نگذارن، مشرف دوباره قدرته بگیره، که ده او صورت وضع پاکستان خراب تر خات شد.

دگه ایکه بوش از کنگره خاسته که 2 صد ملیارد دالر بخاطر جنگای عراق و او غانستان بدون قید و شرط به اختیارش گذاشته شوه، اینالی کاکه جان ای دو صد ملیارده اگه به رقم نوشته کنیم یک خط میگیره (200,000,000,000,0) دالر یانی دو صد هزار ملیون دالر، اگه ده هر صد دالر یکنفر کشته شوه، کم از کم میشه دوهزار ملیون کشته و اگر ده هزار دالر یک نفر کشته شوه، میشه 200 ملیون نفر، که زیاد تر از نفوس عراق و او غانستان میشه، و باقی شام از خود آدم کشای خارجی، ببی که چه حال میشه، هیچ کس نمی مانه، تقریبین، نیم پلانای کمیته سه صد ده همینجه تطبیق میشه.

اگه صد ملیاردش زیر نام بازسازی، حیف و میل شوه، بازام صد ملیون نفر کشته میشه، ده همو سابقا گفته بودن که تنوری ها برای نجات بشریت اس، نه ایکه بشریت فدای تنوری ها شوه، امروز به چشم و سر میبینیم که انسان فدای آرزوهای پلیدس،

کاکه تیغون: روزگار ما گلی میشه کربلایی جان ومام چاره نداریم، او وخت مثل زنای او غانستان، که بخاطر صلح و قطع جنگ دعا میکنن، مام دست به دعا زده و از بارگاه ایزدی بخایم که چیز جنگ و جنگسالار ملی یا بین الملیس نابود شوند! دگه چاره نداریم.

کربلایی: اگه ده دعا والتجا میشد، ده ای 1400 سال سر دنیا حاکم می بودیم، نشد که نشد و نمیشام (نمیشود هم).

در این اثناء زنگ تیلفون به صدا در آمد و کاکه تیغون آنرا برداشته، بعد از سلام و علیک میگوید:

کاکه تیغون: کربلایی جان باچه (بچه) جان علی س کتی تو میخایه گپ بزنه.

کربلایی گوشای را گرفته و میگوید: السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته، بعد از مکالمه تیلفونی با پسر دوستش جانعلی، خنده کنان خدا حافظی میکند.

کاکه تیغون: کدام خبر خوش بود که خنده میکنی؟ وچه گپ زدی.

کربلایی: خبرای خوب نبود، اما فکاهی واقعییش خنده دار بود، بچه جانعلی که خبرای نوه شنیده بود بریم گفت: وزیر دفاع امریکا از کل کشورای کمک کننده خاسته که قوتای نظامی خوده بری از بین بوردن طالب و قاچاق تریاک، زیادتر کنن، همو چیزی که آغای کرزی از صدراعظم انگلستان خاسته بود؛

- ده ناحیه پنج شار قندهار انفجار بر کاروان خارجی ها شده و خسارات زیات بیار آورده، چند نفر بیگناه ملکی هم کشته شده.

- 25 حاجی قاچاقچی ده عربستان، کتی پشتاره گیر آمدن، که او غانستان رفته بودن.

- یک موتر از پیش مکتب ابن سینا که ده او دزدهای مسلح پلنگی پوش و چادری پوش بودن زیر تاقیب پولیس قرار گرفت، که ده نزدیک پوهنتون کابل گیر آمدن، ده ای زد

و خورد یک پولیس و چند تا دز کشته شدن و یک روز پیش یک سودا گره از شارکابل چور کدن (اختطاف) کل گپا بازم زیر ریش حکومت و شورا؛

- ده کنرهم درختای جنگله که قاچاقبرا بری بوردن به پاکستان زده بودن و کوت کده بودن، در گرفته، که به زودی آتش سوزی خاموش شد، اگه نی کل شار اسد آباده (اسعد آباد) خدای ناخاسته میسوخت، سر ازیم مردم بسیار خساره من شدن.

- مقامای امنیتی افغانستان برای اولین بار از خارج شدن 15 عراده لاری حامل سنگهای معدنی جلوگیری کدن، اما قاچاقچیان که ای کاره میکدن ده اثر مداخله و نفوذ مقامای بلند پایه دولتی آزاد شدن، قرار گفته منسولان امنیتی ولایت غزنی که ای کاره کدن، ده گذشته خود پولیس هم ده مورد همکاری میكد، ماشاالله که حالا امید اس که بیشتر از ی سنگهای قیمتی ایکه از سالهای جهاد به ایطرف غارت میشد، دگه مال بیت المال شمرده شوه.

کاکه تیغون: کربلایی جان ده روزهای عید قربان چه خبرا بود؟

کربلایی: آغای کرزی بعد از ادای نماز عید به خبر نگار ها گفت: آرزوی مه اینست که به افتخار ای روز مبارک عید همه هموطنای ما به هر دلیلی که از خاک و خانه خود رفته و علیه خاک خود توسط خارجی ها استعمال میشن، دوباره به سرزمین خود بیاین، اما یک گپ جالبه اضافه کد وگفت: جامعه جهانی ده جنگ با تروریسم اولتر (پناهگاههای تروریسم) و جای های را که تروریستا ده اونجه تجهیز (آماده) میشن هدف قرار بتن، که مقصدش پاکستان اس اما واضح نگفت، از طرف دیگه ملا عمر هم ده پیغام خود بمناسبت عید به نیروهای خارجی مستقر ده اوغانستان هوشدار داده که زمستان سختی ره پیش رو خواهند داشت، به همی دلیل بخاطر بلند بوردن مورال سربازان خارجی چندین رئیس دولت و حکومت های کمک کننده ده روزای سال نو 2008 عیسوی از پرسونل و سربازای خود بازدید کدن وای کار دوام داره!

کاکه تیغون: پیشترک گپای گریه دار ده تیلیفون شنیدی وخنده کده آمدی چرا؟

کربلایی: خنده بخاطر بچه خورد (خرد) جانعلی بود، ای قصه واقعی ایس:

صفدر بچه خورد جانعلی خو باد از چند سال ده هالیند رفت، یک هفته پیش آمده بود، که فامیل و رفیقای موشنی خوده ببینه، پریروز باید میرفت، لیکن رفتنش نشد، بخاطری که: همی وختی که کالای خوده جم میكد، یک رفیقش آمد، گفت مه توره تا استیشن ریل میبرم، صفدر گفت خوبس، بابه شام خوش شد، وختیکه حرکت کدن وده استیشن رسیدن، هنوز بیست دقه (دقیقه) به وخت حرکت مانده بود، رفیقش گفت: بیا یک بیر بخوریم، هنوز وخت اس، یا که گرم بیر خوردن شدن اعلان حرکت داده شد، تا پیش ریل رسیدن، ریل حرکت کد، رفتن و ارخطا از غرفه مالومات پرسان کدن، گفتند: یکنیم سات (ساعت) پسانتر دگه ریل میره، رفیقش گفت: خی بیا که بسیا زیات وخت داریم، بریم ده یک رستوران نو اوغانی یک قابلی بخوریم، باز برو بخیر، قبول شد و رفتن ده رستوران، یک رفیق دگه خودام دیدن، یکجایی رفتن، تا قابلی پخته شد و آوردن و خوردن، گفتن هله که ناوخت نشه، حرکت کدن ده راه موتر بند ماند (راه بندان بود)، تا رسیدن ده استیشن رفقاییش بکساره گرفته بالا شدن و تا صفدر جل زده و مثل آغاییش واری تپنه، تپنه ده دروازه واگون، رسید، دروازا قایم شد، مسافر ماند و رفیقایش (مشایعت کننده ها) با بکس حرکت کدن، بسیا خلق صفدر تنگ شد، رفت ده مالومات خانه و بریش گفتن دو روز باد!

کاکه تیغون و کربلایی از این ساده گی جوانها میخندند و کاکه تیغون می پرسد:

کاکه تیغون: باز چطو شد، بل آخره رفت؟

کربلایی: بلی کاکه جان، امدفه همی برادر کلانش کتیش رفت و بکساره رفیقایش، که ده کدام استیشن نزدیک تا شده بودن، کتی خود آورده بودن.

کاکه تیغون: خنده کنان میگوید، حالی بگو فکاهی ته؟

کربلایی: اونه بریت گفتم، چند تای دگام از کتاب مولانا عبید زاکانی گرفتیم بریت میگویم، زود، زود که باز ناوخت میشه، تو زیات گپ نزن و تنا گوش باش. کاکه تیغون: خو کربلایی جان.

کربلایی: اینه کاکه جان از صفحه های 268 و 270 کلیات عبید زاکانی:

- شخصی با دوستی گفت که مرا چشم درد میکند، تدبیر چه باشد؟ گفت: مرا پارسال دندان درد میکرد برکندم.
- قزوینی پای راست بررکاب نهاد و سوار شد، رویش از کفل (سُرین) اسپ بود، گفتند واژگونه بر اسپ بنشسته ای، گفت: کن باژگونه ننشسته ام، اسپ چپ بوده است.
- قزوینی با سپر بزرگ بجنگ ملاحده (جمع ملحد، یعنی بی دین) رفته بود، از قلعه سنگی برسرش زدند و بشکستند، برنجید و گفت ای مردک کوری؟ سپری بدین بزرگی نمی بینی، سنگ بر سر من می زنی؟
- قزوینی را پسر در چاه افتاد، گفت: جان بابا جایی مرو تا من بروم رسن بیاورم و ترا بیرون کشم.
- مؤذنی بانگ میگفت و میدوید، پرسیدند که چرا میدوی؟ گفت: میگویند، که آواز تو از دور خوشست، میدوم تا آواز خود را از دور بشنوم.
- در خانه کسی بدزیدند، او برفت و در مسجدی برکند و بخانه میبرد، گفتند: چرا در مسجد برکنده ای؟ گفت: در خانه من دزدیده اند و خداوند این در دزد را می شناسد، دزد را بمن سپارد و در خانه خود باز ستان.
- سلطان محمود پیر ضعیفی را دید که پشتواره خار میکشد، بر او رحمش آمد گفت: ای پیر! دوسه دینار زر میخواهی، یا دراز گوشه (خری) یا دوسه گوسفند یا باغی که به تو دهم، تا از این زحمت خلاصی یابی، پیر گفت: زریده تا در میان بندم و به دراز گوشه بنشینم و گوسفندان در پیش گیرم و باغ بروم و به دولت تو در باقی عمر آنجا بیاسایم، سلطان را خوش آمد و فرمود، چنان کردند.
- مولانا عطاءالدین نایبی داشت در سفری با مولانا بود، در راه، باز ایستاده پارهء شراب بخورد، مولانا چند بار او را طلب کرد، بعد از زمانی بدوید و مست به مولانا رسید، مولانا دریافت که او مست است، گفت: علاءالدین ما پنداشتیم که تو با ما باشی چنین که ترا می بینم، تو با خود نیز نیسی.
- جمعی قزوینیان بجنگ ملاحده رفته بودند، در بازگشت هریک سر ملحدی بر چوب کرده می آوردند، یکی پایی بر چوب می آورد، پرسیدند که این را که کشت؟ گفت: من، گفتند: چرا سرش نیاوردی؟ گفت: تا من برسیدم سرش برده بودند.

هر دو دوست، بعد از لطیفه هایی که از کلیات مولانا عبید زاکانی از جانب کربلایی خوانده میشد، می خندیدند، کربلایی گفت: کاکه جان یکی آخری شام بریت از صفحه 285 میخانم، بعد میریم به جماعت خانه.

کاکه تیغون: یانی بیت الله شریف؟

کربلایی تبسم کنان، میخواند:

کربلایی: بازرگانی زنی خوش صورت زهره نام داشت، عزم سفری کرد، از بهر او جامهء سفید بساخت و کاسهء نیل به خادم داده، که هر گاه ازین زن حرکتی ناشایست وجود آید، یک انگشت نیل بر جامهء او زن، تا چون باز آیم، اگر تو حاضر نباشی مرا حال معلوم شود، پس از مدتی خواجه به خادم نبشت که:

بیت

چیزی نکند زهره که ننگی باشد بر جامهء او نیل رنگی باشد

خادم باز نبشت که:

بیت

گر ز آمدن خواجه درنگی باشد چون باز آید زهره پلنگی باشد

هر دو دوست میخندند و خوش و خوشحال به طرف جماعت خانه میروند.

بخشهای دیگر انشاءالله در هفته های آینده.